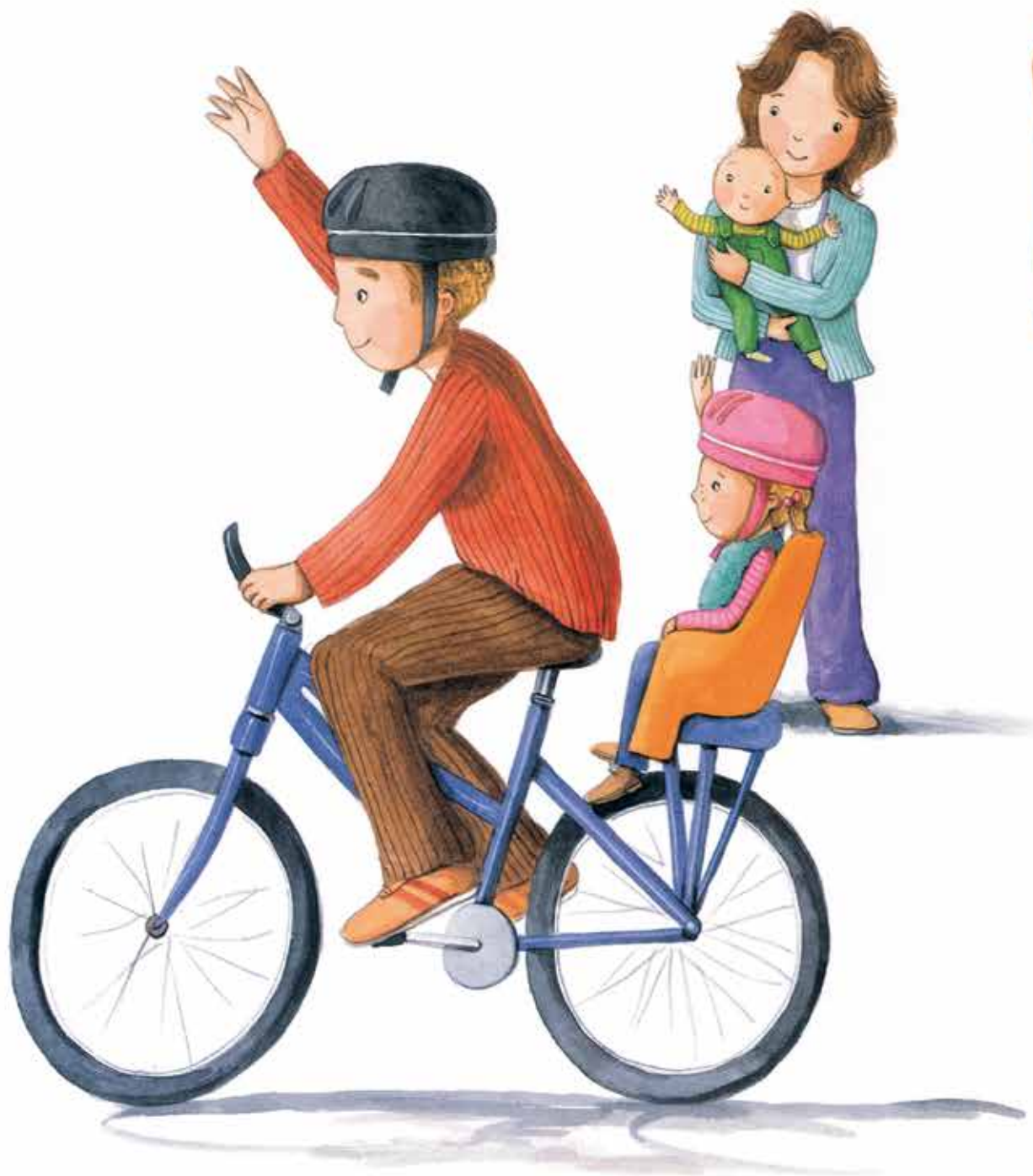


امیلی با مادر، پدر و برادر کوچکش زندگی می‌کند.
 امیلی هر روز کارهای زیادی دارد که انجام دهد
 و پدر هم همیشه به او کمک می‌کند.



پدر همیشه امیلی را با دوچرخه به کلاس تئاتر می‌برد.



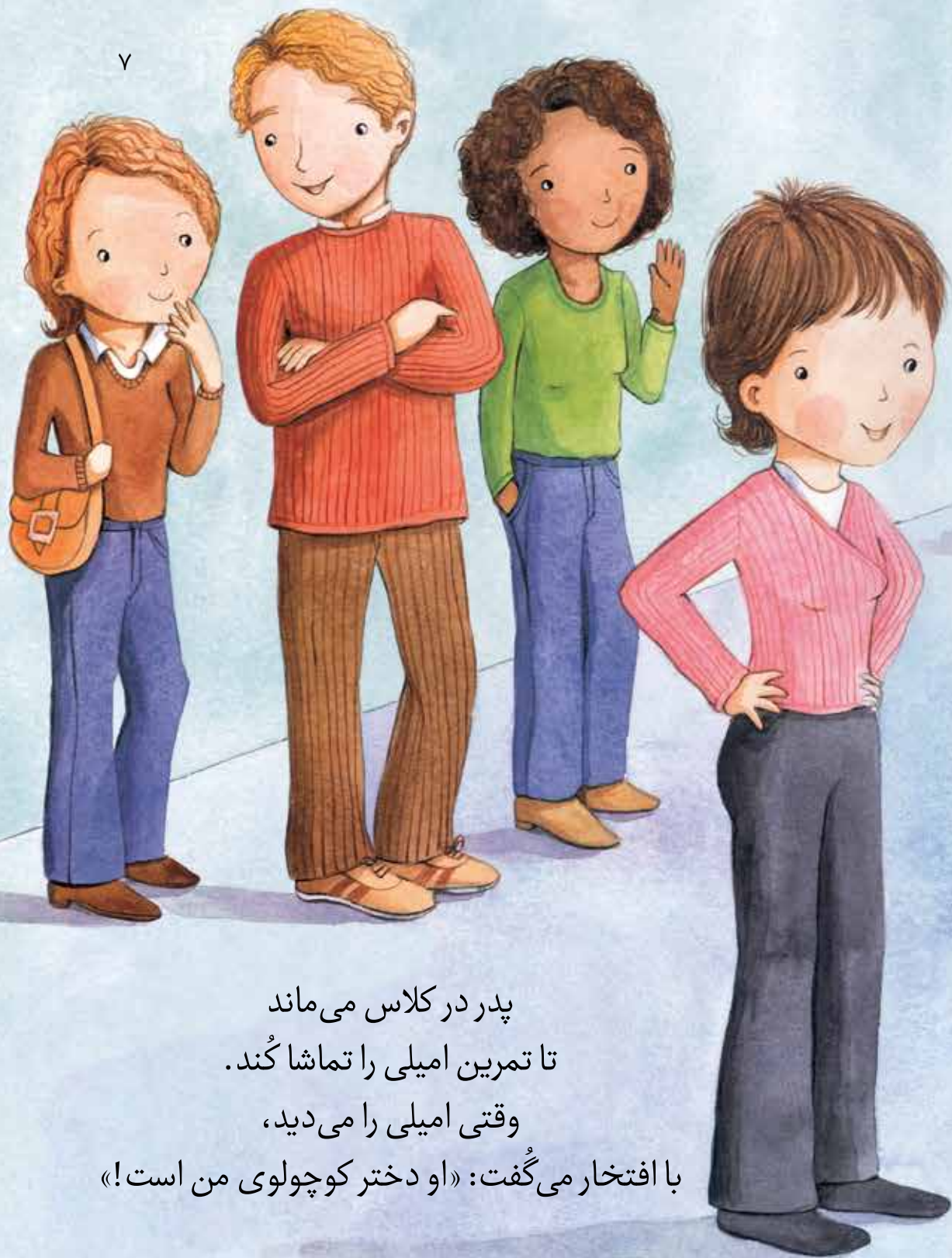
امیلی و پدر با هم کتاب می‌خواندند ...



... و با هم بازی می‌کردند.
گاهی وقت‌ها امیلی اجازه می‌داد
که پدر برنده شود!



بعد از ظهر چهارشنبه‌ها،
امیلی به کلاس تئاتر می‌رفت.



پدر در کلاس می ماند
تا تمرین امیلی را تماشا کند.
وقتی امیلی را می دید،
با افتخار می گفت: «او دختر کوچولوی من است!»

